

سلول‌های بهاری را بخوان



محمد نمازی
دکترای فلسفه
علم و فناوری

به حسین بهاروند را بشنو که " شرف داری اینجا بمونی؟" و اگر مثل کاظمی آشتیانی جایگاهی داری، به فکر باش که بتونی آدم به درد بخور را هر جوری شده نکه داری و اگر مثل حسین بهاروندی، همیشه این سن سوال مرحوم آشتیانی را از خودت بپرس.

تازه داماد بزرگوار تازه عروس گرامی! «سلول‌های بهاری» را بخوان و ببین چطور باید با کمی ها ساختا، چطور باید با بیماری سخت و لاعلاج خانم خانه مواجه شد. و چطور باید بیماری سخت و دردناکی مثل خود ایمی داشت و مدیر یک مرکز پژوهشی حساس بود و زنجیری بی خیالی و بی تحرکی به پای شوهر بینداخت، بلکه موتور محرکه او هم بشد!

دانشمند عزیز! مدیر بزرگوار! کاندیداری ریاست جمهوری! نماینده مجلس! رئیس ستاد فلان و مرکز بهمان! لطف بفرما و «سلول‌های بهاری» را بخوان و ببین که کار با دستور و سفارش و لابی و درخواست حداکثر منافع شخصی و سازمانی پیش نمی رود. ببین بهاروند با همه اسم و رسمش، چطور ساعت ها پشت در اتاق شهردار می ایستد تا موافقتی برای تاسیس بیمارستان سلولی بگیرد و دردی از مردم دوا کند. ببین چطور شور و هیجانی آرش گونه دارد که حتی حاضر است جانش را برای کشورش فدا کند.

و سلبریتی محترم! بازیگر خوش قد و بالا! «سلول‌های بهاری» را بخوان تا ایران و توانایی هایش را بهتر بشناسی. بخوان تا حال و هوایت عوض شود. ایده حسین بهاروند را ببین، که موفقیت را حاصل شادی می داند، نه شادی را حاصل موفقیت.

«سلول‌های بهاری» داستان زندگی حسین بهاروند، دانشمند سلول‌های بنیادی و جنین شناسی ایرانی است.

آقا و خانمی که این یادداشت را می بینید، اگر دنبال کتابی می گردید که کمی حالتون را عوض کنه، «سلول‌های بهاری» را بخونید! پدر و مادر عزیز! داستان زندگی حسین بهاروند را بخونید تا ببینید، این پسر لُر از روز اول دانشمند به دنیا نیومده! اصلا بنده خدا چیزی از دوره دبستان یادش نیست. تابستونها بیسکویت و آلاسکا فروشی کرده. توی روستا، خیلی شبا، شام نون و آب گوجه خورده! بزرگتر که شده رفته سر چهارراه و ایساده؛ که بیان ببرزش کارگری! پدر خوب! مادر گرامی! این آقا حسین بهاروندی که امروز به سختی میشه جایزه های ملی و بین المللیش را شمرد؛ چوپونی کرده! تو سیاه چادر بزرگ شده! ناهار، نون و قند خورده.

دوست دانش آموز من! «سلول‌های بهاری» را بخون تا کمی عشقی تر درس بخونی! یعنی سعی کنی عشقت را پیدا کنی و بری دنبال همون. شاید پیدا کردن این عشق و علاقه خیلی هم کار سخت و عجیب و غریبی نباشه! حسین بهاروند با دیدن یک آزمایش در کتاب زیست شناسی به جنین شناسی علاقه مند شد و رفت دنبالش و تا تهش ادامه داد.

دانشجوی جان! «سلول‌های بهاری» را بخوان! ببین چطور بچه روستایی لُر، از روز اول ثبت نامش در دانشگاه میره دنبال چیزی که دوستش داشته و مِتت استاد را می کشه که حتی اگر شده چند روز زودتر بره پای کلاس جنین شناسی بشینه. ببین این آقای دانشمند با کلاس ما که امروز همایش های علمی درجه یک حاضرند پول سفرش را بدن که بره یک سخنرانی در فلان کشور امریکایی یا اروپایی بکنه، روزی که دانشجو شد با ریفیقاش رفتند توی مسافرخونه ای مستقر شدند که حمامش پر از سرنگ معتادا بود. پرفسور حسین بهاروند امروز چه شب ها که فقط شلغم خورده و با رفقای دانشگاهیش گل گفته و گل شنیده.

اگر دانشجویی، «سلول‌های بهاری» باید بالثبت باشه! همون طور که دکتر بهاروند میگه کتاب زیست شناسی سلولی را اینقدر خونده بودم حفظ شده بودم و شب هم یه حوله دورش میپیچدم و سرم را روی این بالش میذاشتم. ببین چطور برای رسیدن به عشقت خسته نشده! چطور از این دانشگاه به اون دانشگاه رفته تا در کلاس بهترین استادی جنین شناسی شرکت کنه. وقتی استاد کار بلد برای موضوع پایان نامه ارشدش را پیدا می کنه، چه جوری نه ماه میره پشت در اتاقش، بارها جواب نه و بارها جواب سر بالا میشنوه، ولی ناامید نمیشه. آخرش با اصرار و نذر چهل روز روزه به استاد دلخواهش میرسه و وارد رویان میشه.

اگر برا خودت کسی شدی و چیزی داری که به درد کشور میخوره؛ «سلول‌های بهاری» را بخون و حرف مرحوم کاظمی آشتیانی